# به مناسبت یکم خرداد، پنجاه و سومین زادروز استاد عباس عربزاده

## گفتگوی اختصاصی مجله انسل با یک هنرمند-عکاس

عباس عربزاده، متولد ۱۳۴۹ در شهر همدان و فارغ التحصیل رشته سینما از دانشگاه هنر تهران است. تولیدات سینمایی او، چه در ژانر مستند و چه داستانی، از طریق شبکه های مختلف تلویزیونی در ایران و نیز انجمن سینمای جوانان و مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی برای مخاطبان نمایش داده شده است. در حوزه هنر عکاسی، آثار متمایز ،خلاق و گاه بسیار ساختارشکنانه او، توجه بسیاری از منتقدان هنری را به خود جلب کرده و سبب بحث های فراوانی حول قابل قبول بودن یا نبودن ابداعات و سبک سازی در ژانرهای عکاسی، خصوصا عکاسی مستند شده است. مجموعه عکس های او از ایران، در قالب کتاب های نفیسی به چاپ رسیده که در حوزه ایران شناسی، مردم شناسی و میراث فرهنگی ایران، از جمله آثاری شاخص و مرجع قلمداد می شوند. این آثار توسط سازمان های مربوطه به عنوان منابع مهم در این حوزه، ثبت و نگهداری شده اند. عباس عربزاده، عضو انجمن عکاسان دوستدار میراث فرهنگی و گردشگری و عضو افتخاری موسسه هنرهای تجسمی ایران است و سابقه تدریس در رشته عکاسی را در دانشگاه های مختلفی در ایران، در کارنامه دارد.
در ادامه، گفتگوی اختصاصی و مفصل ماهنامه تخصصی هنر عکاسی انسل را با این هنرمند بر جسته می خوانید.

– شما از دهه ۶۰ خورشیدی، بعنی همان دوران دبیرستان، آموختن و تجربه کسب کردن در عکاسی را دنبال کرده اید، چه چیزی شما را به سمت این هنر سوق داده بود؟

آغاز هنر برای من به سالها قبل از آن بر می گردد، یعنی زمانی که ۱۰ ساله بودم و تحت تاثیر برادر بزرگترم که نقاشی می کرد، با مقوله هنر آشنا و به آن علاقمند شدم. ابتدا با داستان نویسی و نقاشی شروع کردم و سپس در ۱۳ سالگی به آموختن موسیقی در "امور تربیتی شهر همدان" پرداختم. اینجا جا دارد از استاد مرحوم عزیزالله قیطاسی یاد کنم که در همین دوره، نزد ایشان به آموختن مبانی موسیقی کلاسیک، نواختن فلوت و ساکسیفون تنور و آلتو پرداختم. این آموز ش ها به مدت ۴ سال بطور مستمر ادامه داشت تا سال ۱۳۶۷ که دیگر جوانی ۱۸ ساله بودم.

– چطور شد که از موسیقی وارد هنر عکاسی شدید؟

شاید یک اتفاق مسبب آن بود. روزی که از یک گذر همیشگی عبور می کردم، چشمم به پوستری بر روی دیوار افتاد که آگهی یک دوره آموزش عکاسی در انجمن سینمای جوانان همدان بود. همان روز تصمیم گرفتم که در این دوره آموزشی شرکت کنم، طول این کلاس ها، سه ماه بود و مدرس آن مرحوم مصطفی سماوات بود. بعدش هم درگیر درس و آزمون کنکور بودم که حاصلش موفقیت و ورود به رشته سینما در دانشگاه هنر تهران در سال ۱۳۶۸ شد.

– در دوره تحصیل با توجه به اینکه رشته شما سینما بود، دغدغه عکاسی را هم هنوز داشتید؟

بله، از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۳۷۳ که در دانشگاه مشغول تحصیل بودم، هم عکاسی می کردم و هم فیلم کوتاه می ساختم.

– ولی به نظر می آید بعدش برای دوره ای، فیلمسازی اصلی ترین مشغولیت شما شده بود؟

بعد از فارغ التحصیلی، به کار ساخت فیلم مستند برای شبکه های تلویزیونی مشغول شدم، خصوصا شبکه چهار که همان سالها در حال تهیه محتوا و برنامه جهت آغاز کار و راه اندازی بود. این پروژه های فیلم مستند، بیش از شش یا هفت سال،بطور مداوم مرا به خودش مشغول کرده بود و وقت و فرصتی برای فعالیت های دیگر، برایم باقی نمی گذاشتند. تا اینکه در سال، ۱۳۸۰ حس کردم که فیلمسازی با توجه به آن همه محدودیت ها، نظارت ها و حواشی که در پیرامونش وجود داشت، خلاقیت هنری را در من سرکوب کرده و مانع از رشد من می شود.

-آیا اینجا همان برهه از زندگی حرفه ای شما است که عکاسی به اصلی ترین شاخه کاری شما بدل می شود؟

بله دقیقا، اتفاقات جالب و مثبتی زمینه ساز این قضیه شد .سال ۱۳۷۹ پسرم به دنیا آمد و من پدر شدم و چشمانم جهان را طور دیگری می دید، چند ماه بعد که وارد سال ۱۳۸۰ شده بودیم؛ یک روز در خیابان ناصرخسرو قدم می زدم که یک دوربین مدیوم فرمت پنتاکس ۷ *۶ ، پشت ویترین یکی از مغازه ها نظرم را به خودش جلب کرد .لحظاتی را به تماشای دوربین از پشت شیشه مغازه گذارندم و در همین حین ،گویی رابطه عجیبی بین من و آن دوربین برقرار شده بود و انگار با زبان بی زبانی به می گفت: "بیا مرا بخر!"؛ ولی با توجه به شرایط مالی آن دوره ام و قیمتی که چنین دوربینی می توانست داشته باشد، بعید می دانستم که رابطه من با این دوربین از تماشا کردنش فراتر برود. با این وجود، از روی کنجکاوی به داخل مغازه رفتم و قیمتش را سوال کردم که در آن سال ۲ میلیون تومان بود. موقع بیرون رفتنم از مغازه، صاحب فروشگاه صدایم کرد و از شغل و علت علاقه ام به این دوربین سوال کرد و بعد تصمیم گرفت دوربین را با مبلغ نقدی ۵۰۰ هزار تومان و الباقی در چند چک به من بدهد، این کارش، با وجودی که نه مرا می شناخت و نه کسی مرا به او معرفی یا ضمانت کرده بود، برایم شگفت انگیز بود و البته من هم به مرور پول دوربین را به او پرداخت کردم و همین موضوع، زمینه ساز دوستی ما تا به امروز شده است. پس از آن بود که تصمیم گرفتم بطور حرفه ای به کار عکاسی مشغول شوم.

– درباره پروژه عکاسی استان همدان و سپس ادامه آن در سراسر ایران که حاصلش، کتاب های منحصر به فرد و نفیسی در حوزه فرهنگ ایران و ایران شناسی بوده اند، برایمان بگویید. ایده چنین کاری چطور به ذهنتان آمد و چه اهدافی را در این پروژه دنبال کردید؟

ابتدا به علاقه زیاد من به کشورم ایران بر می گردد. مدتی حول موضوع ایران شناسی، کتاب های عکس منتشر شده را مرور می کردم، از جمله آثاری از عکاسانی چون استاد نصرالله کسراییان، آقای افشین بختیار، آقای همایون امیریگانه، آقای سعید محمودی ازناوه و دیگر عزیزانی که در این حوزه کار کرده بودند؛ ولی با کمال تعجب دیدم که با وجود انتشار آثار خوبی که اقصی نقاط ایران را پوشش می دادند، جای کتابی از استان تاریخی همدان خالیست. برای برخی استان ها مانند اصفهان و فارس چند جلد کتاب منتشر شده بود، ولی هیچ کتابی درباره استان همدان که از قضا منطقه ای تاریخی و در عین حال دارای آثاری بسیار مهم و زیبا هم هست، منتشر نشده بود. عذر ناشر نیز برای این موضوع، این بود که استان همدان کوچک است و گنجایش کتاب عکسی چنین نفیس و جامع را ندارد؛ این مورد انگیزه من را برای به تصویر در آوردن این استان زیبا و دیدنی بسیار بیشتر کرد. این شد که به اتفاق دوربینم و اتومبیل رنو ۵ زرد رنگی که داشتم؛ راهی همدان شدم و با همراهی دوست عزیزی که از زمان جنگ داشتم به نام آقای ایرج شیری ،شروع به عکاسی این استان کردم.

– این پروژه چقدر طول کشید؟

عکاسی از استان همدان حدود ۹ ماه زمان برد. البته چون پروژه اول بود، مدت زمانی به تست و آزمایش و پیدا کردن بهترین روش و تکنیک در کار اختصاص پیدا کرد. برای مثال به مرور متوجه شدم که نگاتیو برای این کار مناسب نیست و بهتر است از اسلاید یا همان پوزیتیو برای عکاسی استفاده کنم، درنتیجه برگشتم و دوباره عکاسی را از ابتدا انجام دادم. بعد از تهیه عکس ها، خوشبختانه پروژه با استقبال یک حامی مالی همراه شد و کتاب "همدان دروازه تمدن" با تیراژ ۳۰۰۰ نسخه در سال ۱۳۸۴ منتشر شد.

-واکنش ها بعد از انتشار کتاب مجموعه عکس همدان چطور بود؟

میزان شور و استقبالی که از کتاب شد برای خودم هم قابل باور نبود. اول از همه همدانی ها بودند که از انتشار چنین کتابی درباره استان، بسیار خوشحال بودند. بعدش آقای ازناوه از من دعوت کردند تا عضو انجمن عکاسان میراث فرهنگی شوم. و همچنین آقای افشین بختیار که خود صاحب آثار منتشر شده بسیاری در حوزه ایران شناسی بود، با بیان نظرات خودش درباره کتاب، مرا بسیار تشویق و دلگرم کرد .

-و پروژه های بعدی هم آغاز شد؟

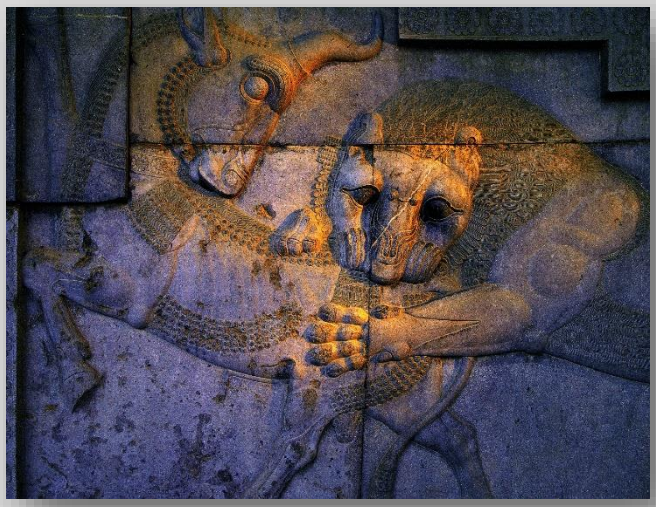

بله، موفقیت و استقبالی که از کتاب "همدان، دروازه تمدن" صورت گرفت باعث شد تا پروژه های بعدی را هم شروع کنم .کتاب های "گیلان، رویای سبز ایران"، "شیراز، شهر عشق و راز"، "اصفهان ،مهد هنر ایران" و "خراسان شمالی، گنجینه فرهنگ ها "به ترتیب آماده و منتشر شدند. جالب است که در خلال چاپ همین کتاب ها بود که کتاب های همدان و گیلان به چاپ دوم رسیدند. شاید به جرات بتوانم بگویم که کتاب عکس "اصفهان، مهد هنر ایران" که در ۴۳۰ صفحه تنظیم و منتشر شده، کامل ترین و جامع ترین کتاب موجود در حوزه ایران شناسی، درباره این استان است. همچنین در کتاب "خراسان شمالی، گنجینه فرهنگ ها" به یکی از مقوله های مورد علاقه ام یعنی اقوام ایرانی پرداخته ام و فرهنگ و رسوم مردمی چون کرمانج ها و ترکمن ها، سوژه های عکاسی ام بوده اند. اینها همه محقق شد چون عاشق ایران بودم و هستم و البته نقش بسیار مهم همسرم که همواره زمینه را برای سفرهای من فراهم می کرد و همچنین وجود سرمایه گذاران خصوصی که در چاپ کتابها کمک می کردند.

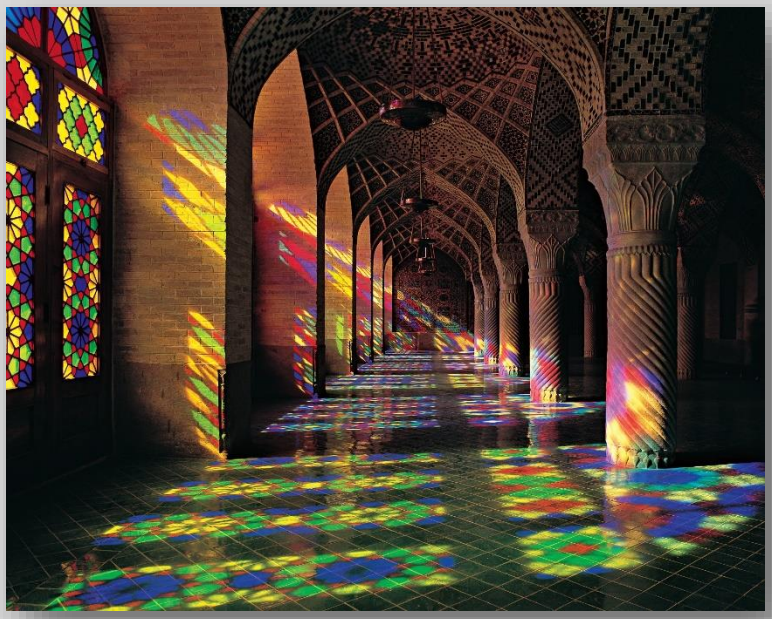

-پس انتشار این مجموعه عکس ها در قالب کتاب، بسیار مورد توجه واقع شدند؟

بله، فراتر از انتظارم. برای مثال، کتاب "شیراز، شهر عشق و راز" در استان فارس به عنوان بهترین کتاب این استان برگزیده شد و سازمان میراث فرهنگی استان فارس، تقاضای چاپ مجدد کتاب، با یک ویرایش سفارشی که ویژه آنها بود، را به من داد. عنوان آن نسخه شد: فارس، مُلک خیال انگیز.

-این پروژه های عکاسی از شهرها و نواحی ایران تا کی ادامه داشت؟

تا سال ۱۳۹۰ یعنی به مدت ۷ سال، بطور متوالی مشغول عکاسی و تهیه مجموعه کتاب های مرتبطی بودم که همگی در حوزه ایران شناسی جا می گرفتند. ولی در سال ۹۰ بود که به اجبار کار را متوقف کردم.

-چرا؟

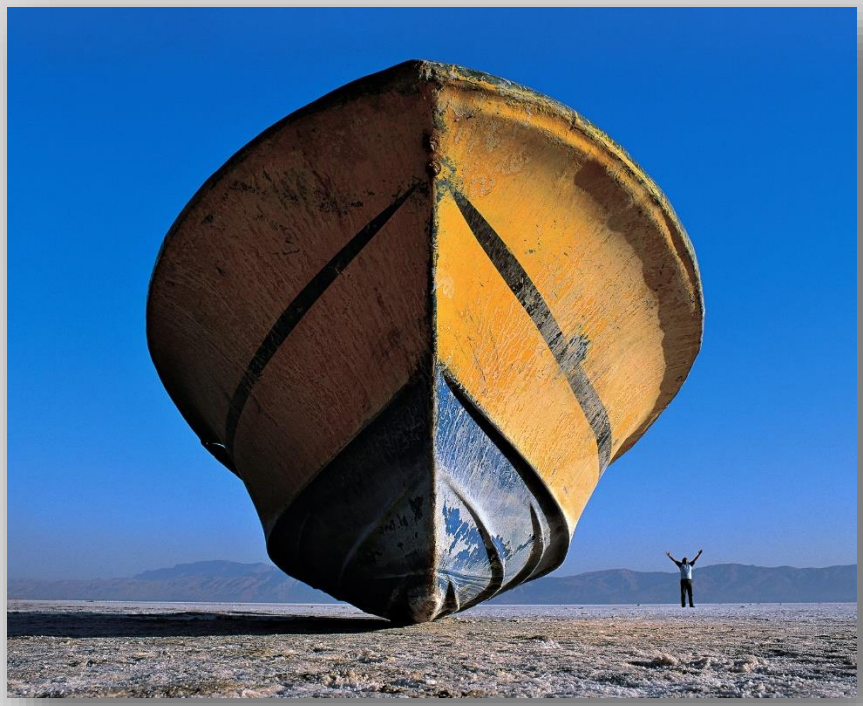

مهم ترین دلیلش، اتفاقاتی بود که در حوزه نشر کتاب در این سال رخ داد. گران شدن کاغذ و مشکلاتی که برای سرمایه گذاران پیش آمده بود، دیگر کار تهیه و نشر کتاب را سخت و بدون صرفه اقتصادی کرده بود. در اصل قیمت تمام شده کتاب، فوق العاده گران و پرهزینه شده بود.

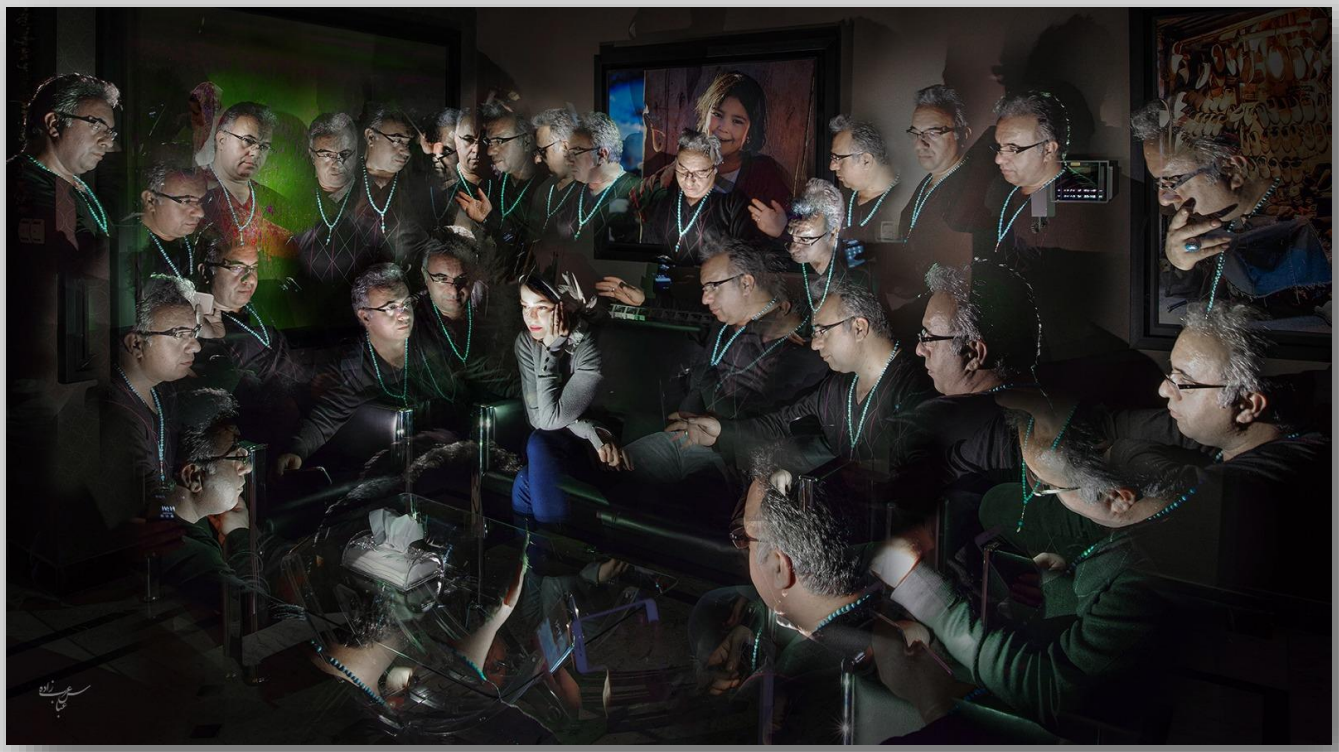

-ولی شما همچنان در حرفه عکاسی باقی ماندید. پس از آن چه کار کردید؟

سال ۱۳۹۲ به فکر تاسیس یک آموزشگاه کاملا تخصصی در حوزه عکاسی افتادم. به وزارت فرهنگ مراجعه کردم ولی متوجه شدم که مجوزی که آنها می دهند، تنها یک عنوان کلی "آموزشگاه های آزاد هنری" است. پیگیری ها و کارهای اداری یک سالی به طول انجامید تا در نهایت "انستیتو آموزشی هنر عکاسی هگمتانه" راه اندازی شد، که تا همین امروز به فعالیت های آموزشی تخصصی خود در حوزه عکاسی ادامه داده و علاقه مندان بسیاری در این رشته هنری به تحصیل و یاد گیری در این آموزشگاه پرداخته و وارد عرصه عکاسی کشور شده اند.

-چطور شد که به فکر تدریس هنر عکاسی افتادید؟

تقریبا تمام سالهای دهه۸۰ ، زندگی من در سفر گذشت. این سفرها، مخاطرات بسیار زیادی هم همراه داشت. از خطر تصادف گرفته تا شرایط آ ب و هوایی ویژه ای که در بعضی مناطق وجود داشت. خستگی و بی خوابی های طولانی قسمتی از مشکلات این کار بود .گاهی دوربین، لنز و تجهیزات صدمه می دیدند و سبب خسارت مالی می شدند. با این وجود چیزی که به من انگیزه می داد تا به سفر و عکاسی از ایران ادامه دهم، زیبایی ها و جذابیت های سرزمینم بود که دوست داشتم به بهترین شکل ممکن آنها را در قالب عکس و تصویر ثبت کنم و بخاطر علاقه ام به هنر و ایران، همه سختی ها را به جان می خریدم. در همان سالها، از جمله فعالیت های دیگری که به آن مشغول بودم، تدریس عکاسی ،در دانشگاه های هنر در شهرهای مختلف بود. تقاضا برای ادامه کار و حتی توسعه کار در دانشگاه های بیشتری هم وجود داشت ولی من ترجیح دادم که برای تدریس عکاسی، آموزشگاه تخصصی خودم را تاسیس کنم و زما ن محدود و انرژی و توانم را در یکجا صرف کنم. با وجودی که انتظار جامعه هنری از حمایت های دولتی زیاد است ولی در تمام طول این سالها هیچ نوع حمایتی از خدمات آموزشی من نشده و آموزشگاه هگمتانه تنها با تکیه بر توانایی های موجود در پیرامون خودم به فعالیت هایش ادامه داده است.، حتی در شرایط امروز، که شرایط بسیار ویژه و سختی است. به هر حال یکی از تعهدات شخصیم آن است که تا زمانی که زنده هستم و توانش را دارم، دانسته ها و تجاربم را در عکاسی به نسل های جوان علاقه مند به این هنر در ایران، انتقال دهم.

**-شما آثار عکاسی بسیاری، خصوصا در حوزه مستند فرهنگی و بوم شناسی دارید، در بحث سبک شناسی، به نظر می آید که نور، یکی از مهمترین ویژگی های فرم در آثار شما است، آیا این یک مولفه و سبک طراحی شده است؟**

**بله، نور و نور پردازی می تواند یکی از شاخصه های آثار من قلمداد شود. حتی در جایی که نور طبیعی هم وجود داشته، باز از نورپردازی و طراحی و هدایت نور بر روی سوژه، صرف نظر نکرده ام. این شامل همه چیز در رابطه با نور می شود؛ از نوع و رنگ نور گرفته تا زوایای تابش آن.**

**-نورپردازی مصنوعی در ژانر عکاسی مستند که در آثار شما به چشم می خورد، اگر در مقوله عکاسی بی سابقه نباشد، ولی قطعا کم سابقه است که حتی می تواند به نوعی ابداع محسوب شود. آیا این هم برگرفته از همان تاکید شما بر المان نور است؟**

**من این سبک از عکاسی را از سال ۱۳۹۳ طراحی و اجرا کردم. در اصل مستند نگاری انسانها، در هر مکانی که زندگی آنها در جریان بوده است، مثل یک خیابان، خانه، محل کار و هر جای دیگر، در کنار نور طبیعی با چیدمان نورهای مصنوعی که همراه خودم داشتم، می خواستم که محل زندگی و یا کارشان را تبدیل به یک آتلیه عکاسی کنم، یا بهتر است بگویم بجای آنکه مردم بیایند به آتلیه و ژست بگیرند، من آتلیه را بردم به درون زندگی جاری مردم و برای اینکه نورهای من حواس آنها را پرت نکند و از حالت های روزمره زندگی خارج نشوند، از فلاش های کوچک استفاده کردم، در نتیجه عکس هایی هم که گرفته ام، متمایز و در سبک و فرمی جدید هستند.**

عباس زاده

**-این کار بیش از آنکه بخواهد صرفا نوعی خلاقیت به حساب بیاید، بگونه ای طرحی مهندسی شده ،مبتنی بر دانش و تجربه است .چطور به آن دست پیدا کردید؟**

خب من نور را خوب می شناختم و همواره به تاثیرات دراماتیزه آن بر تصویر اشراف داشتم و این را در سینما آموختم. بگذارید این طور بیان کنم که در طول این ۱۹۰ سالی که از عمر هنر عکاسی می گذرد، حال با صرفنظر از آن ۵۰ سال اولش که به آزمون و خطا و سعی در توسعه عکاسی گذشت، ولی در طول این ۱۴۰ سالی که بگونه ای عکاسی معاصر به حساب می آید، اگر به آثار برجا مانده نگاه کنید، می بینید که همه عکس ها شبیه هم هستندو فقط موضوعات، آن هم نه خیلی چشمگیر ولی تغییراتی داشته اند. مثلا در جایی که نور کم بوده است یا از سرعت شاتر پایین استفاده شده یا در بهترین حالت از فلاش، کنار دوربین. من نکته ای را با خودم از دنیای سینما به عکاسی آورده ام. در سینما هم، موقع فیلمبرداری با مشکل کمبود نور مواجه هستند. خصوصا که برخلاف عکاسی، در فیلمبرداری با محدودیت حداقل سرعت شاتر هم مواجه هستیم و از همین رو است که از نورپردازی برای جبران نوردهی در سینما، همیشه استفاده می شود؛ ولی جالب است که تنها فقط در همان سالهای اول بود که نورپردازی در سینما صرفا کارکرد غلبه بر کم نوری را داشت و خیلی سریع، نور در سینما به یکی از المان های مهم برای کمک به داستان پردازی و دراماتیزه کردن صحنه های فیلم بدل شد. یعنی تکنیک های نورپردازی به زیبایی بصری و انتقال عمیق احساس به بیننده کمک کرد و بعد از دوره فیلم های صامت، و با اضافه شدن صدا به فیلم، در نهایت این سه المان، یعنی تصویر، نور و صدا در کنار هم، فرم اصلی یک فیلم را شکل دادند. ولی بر خلاف آن در عکاسی، هنوز هم این تنها خود دوربین است که مهمترین وسیله برای ثبت یک عکس باقی مانده است. کارکرد نورپردازی در بهترین حالتش، جبران کمبود نور است و در تکنیکی ترین شکلش، سعی می شود که نور فلاش در جهت بهتری تابانده و یا بازتاب داده شود. از همین رو است که تصمیم گرفتم مقوله نور را در عکاسی مستند بطور متمایزتری و شاید مانند آنچه در سینما استفاده می شود، وارد کنم. البته این را باید اشاره کنم که نورپردازی و دراماتیزه کردن صحنه با نور، در ژانرهای دیگر عکاسی چون عکاسی پرتره در آتلیه و یا عکاسی چیدمان و کارگردانی شده ،پیشتر وجود داشته و منظور من ژانر مستند، همچون عکاسی خیابانی یا قوم نگاری است.

- برای نمونه در چه فضاهایی نورپردازی مصنوعی را با این سبک و سیاق بکار گرفتید؟

در تمام مجموعه عکس هایم از جمله: قهوه خانه های سنتی در استانهای مختلف، مشاغل روستایی و شهری، زندگی مردم در هرجا، مراسم های آیینی و مذهبی، مراسم چهل ممبران در خرم آباد، مراسم زار در جنوب ایران، خیام خوانی در بوشهر، عروسی سنتی کرمانجی در شمال خراسان یا کارگاه های سفالگری سنتی که در شرف نابودی هستند و ... من همه این موارد را با نورپردازی در صحنه مستند و در کنار مردم واقعی و نه بازیگر ،بدون اینکه به کسی بگویم کجا بایستد یا کجا بنشیند یا اصلا چه کار بکند؛ عکاسی کرده ام و اگر به آثارم نگاه کنید، مثل یک شاخصه و وجه تمایز قابل مشاهده است . البته خیلی ها بوده اند که به تحسین این گونه عکس هایم پرداخته اند و در مقابل برخی هم هستند که با دید انتقادی به آنها نگاه می کنند و این شیوه را نوعی دخل و تصرف در سندیت صحنه ثبت شده یا عکس مستند قلمداد می کنند؛ در حالی که به نظر من، ما به عنوان یک هنرمند، کاری که انجام می دهیم برداشت هنرمندانه یک صحنه است وگرنه سندسازی را کارمندان اداره ثبت اسناد هستند که بر اساس وظیفه کاریشان، باید انجام دهند و نه هنرمندان . مثلا من وقتی از "زار" عکاسی مستند می کنم ،می خواهم این مراسم را در مکان مستند و با حضور انسانهای مستند اما با دیدی هنرمندانه، آنگونه که تداعی فکر و ذهن خودم هست به بیننده نشان دهم نه آنکه صرفا یک عکس خام و مشابه آنچه با چشم معمولی دیده می شود را از این رویداد ثبت کنم.

– یعنی منتقدان به این سبک کار در عکاسی مستند، نورپردازی را مغایر اصول آن قلمداد می کنند؟

نه همه، ولی برخی هنوز درگیر با این مسئله سندیت اثر هستند و اینجاست که من از آنها سوال می کنم: آیا با استفاده از لنزهای سوپرواید و ایجاد اعوجاج در چهره ها یا صحنه، استفاده از اعداد دیافراگم کوچک یا بزرگ و ایجاد عمق میدان وضوح زیاد یا کم و یا سیاه و سفید کردن یک تصویر، یا با استفاده از حساسیت های بالا و ایجاد نویز و گرین و تغییر کنتراست و غیره ؛ سندیت عکس برهم نمی خورد؟ و هیچ جوابی دریافت نمی کنم... البته این مسائل همچون زمانی که دوربین های دیجیتال تازه به بازار آمدند و بسیاری از متعصبان، عکاسی دیجیتال را هنر نمی دانستند، در آینده نزدیک حل خواهد شد.

-شما آینده عکاسی را چطور می بینید؟

به نظر من، عکاسی امروز جهان بجز موارد اندک، اغلب گرفتار تکرار و بازتولید ضعیف آثار گذشته است. بسیاری از عکس های خوب امروزی، نمونه هایی دارند که به بهترین شکلش در ۵۰ سال پیش یا قبل تر آن، گرفته شده اند. شما تاریخ عکاسی و نمونه عکس های گرفته شده، چه در داخل ایران توسط عکاسان ایرانی و چه در سرتاسر جهان را نگاه کنید و ببینید که چه نمونه عکس های ممتاز و زیبایی میان آنها وجود دارد که امروزه در بهترین حالت، یک عکس خوب، چیزی مشابه آنها است. این رویه چیزی به هنر یک جامعه اضافه نمی کند و دستاوردی محسوب نمی شود. از این رو است که خلاقیت و نوآوری، نگاه جستجوگر امروزی همراه با تکنیک های جدید و بی نقص، نیاز امروز هنر عکاسی است تا قدمی رو به جلو در این راه برداشته شود. این اتفاق قطعا رخ خواهد داد و هنر عکاسی به مانند سینما در آینده با تغییر و تحولات جدیدی مواجه خواهد شد، خصوصا با ورود هوش مصنوعی به صورت گسترده در زندگی بشر.

– برای سالها است که به عنوان استاد در رشته عکاسی در حال انتقال دانش و تجارب به هنرجوها هستید، جای خالی چه جیزی را در حوزه آموزش عکاسی در ایران بیشتر حس می کنید؟

با تاکید می توانم بگویم نوآوری قطعه گم شده هنر عکاسی امروز در ایران است. در برخی شاخه ها ،مانند عکاسی کارگردانی شده یا همان عکاسی چیدمان، عزیزانی در ایران هستند که کارهای کیفی و زیبایی خلق کرده اند و بجز تعدادی اندک، نقطه ضعف این گونه آثار از دید من این است که بومی شده و خلاقانه نیستند و بیشتر نوعی تقلید از سبک ها و آثار غربی هستند. در واقع، شاید این اصلا ضعف به حساب نیاید، ولی من به عنوان یک هنرجوی ایرانی، علاقه مندم که اثر رنگ و بوی خاص همان سرزمین را هم در دل خود داشته باشد و این کار ساده ای نیست و نیازمند تحقیق و مطالعات در تاریخ سرزمینمان است .

-مهمترین پروژه های عکاسی شما در سفر کردن به نقاط مختلف شکل گرفته اند. نقش و ضرورت سفر کردن برای یک عکاس از دید شما چیست و چقدر اهمیت دارد؟
سفر برای هر انسانی یک نیاز است، حال برای هنرمندها، چه نقاش، عکاس، نویسنده، شاعر، فیلمساز و غیره، واجب تر. در این رابطه حرف ناپلئون بناپارت را بازگو می کنم که می گوید: "جهان در اقصی نقاط جهان کشف می شود، نه در گوشه اتاق تو". در طول سفر، دیدن ها، جستجو کردن ها، مصاحبت با آدمهای مختلف بر روی ما تاثیر می گذارد و به مرور شخصیتی رشد یافته تر از آنچه که هستیم می سازد، مضاف بر آن، سفر برای یک هنرمند سبب توسعه قلمرو خلاقیت هم می شود.

**-وقتی عکس های مستند شما را که از سرتاسر ایران گرفته اید، نگاه می کنیم، در کنار خود عکس ها که بعدی زیباشناسی تصویری دارند، نوعی حس و حال خاص هم در آنها دیده می شود، انگار که به نوعی عکس می خواهد به مخاطب این حس را منتقل کند که ایران چه جاهای دیدنی و دوست داشتنی را در خاک خود دارد، چقدر انتقال حس و حال در عکس برای یک عکاس حائز اهمیت است؟**

**بله، این یک واقعیت است که ایران کشوری دیدنی و دارای آثار تاریخی بسیار زیبا در کنار طبیعت متنوع و مردمی از اقوام مختلف با آداب و فرهنگ های مختلف و زیبا است و انتقال این زیبایی ها به درون عکس، برای عکاسان کار ساده ای نیست، البته این هم مهم است که ابتدا یک هنرمند باید خود نگاهی عاشقانه به پیرامونش داشته باشد تا در حین عکاسی، بتواند آن حس و حال را به درون اثر خود هم منتقل کند. شما وقتی این نوع نگاه را داشته باشید دیگر با هر سوژه و مردمی از هر منطقه ای، قومی ،روستایی، شهری، با هر دین و آیینی و مرامی که برخورد پیدا می کنید، ورای تفاوت های ظاهری آنها، ولی همه را یک ایرانی و با نگاهی عاشقانه می بینید.**

-شما خود زمانی در کودکی موسیقی هم آموخته اید، در مطلبی آموزشی در شماره اول ماهنامه انسل به این مساله اشاره شد که چطور حرفه و هنر دیگر شما می تواند به مرور به در سبک سازی عکاسی شما موثر باشد، به نظرتان آشنایی با هنرهای دیگر از ادبیات و نقاشی گرفته تا معماری و حتی علومی چون جامعه شناسی و مردم شناسی، می تواند در کار عکاسی مفید و موثر واقع شود؟

هیچ شکی نیست که هنرها بر هم پرتوافکنی می کنند. عکاسی که شعر ،ادبیات، موسیقی، نقاشی، فیلمسازی را حتی در سطحی ابتدایی بشناسد، بی تردید این آگاهی بر روی کارش تاثیر خواهد گذاشت. برای مثال، فهم تاریخ هنر، آشنایی با جنبش های هنری از دوران باستان، کلاسیک و سپس مدرن و پست مدرن که همواره با توجه به جریانات و اتفاقات سیاسی اجتماعی روز بشر؛ پدید آمده اند، جهان بینی و نگرش یک هنرمند را شکل می دهد. این نوع نگرش در آثار او متبلور می شود و سبک و سیاق ویژه او را در کار بوجود می آورد. در همین مرحله است که هنرمند از مرحله تقلید و تکرار خارج شده و آثاری منحصر به خودش را خلق می کند. اینجا جا دارد که یک پرانتز باز کنم و به نکته ای اشاره کنم که با وجود پرتو افکنی هنرهای مختلف برهم، ولی هر اثر هنری باید مدیوم خاص خودش را حفظ کند. یعنی اگر موضوعی در مدیوم سینما و با فیلم بهتر بیان می شود، هیچ لزومی ندارد که برای عکاسی انتخاب شود و یا آنچه با عکاسی به بهترین شکل به تصویر کشیده می شود و تاثیرش را بر مخاطب می گذارد ،دیگر نیازی نیست نقاشی شود. این بحث طولانی است و می شود ساعت ها درباره آن صحبت کرد. از اینکه هنرها بخواهند یکدیگر را تکرار غلط بکنند؛ بیزارم. هر مدیومی می تواند از دیگر هنرها بهره جسته اما باید در اوج شکوه قالب خودش باقی بماند. البته ترکیب هنرها مبحث دیگریست که خود می تواند منجر به زایش تکنیک ها و رویکردهای جدید و نوین شود.

-در جایی اشاره کرده اید که حتی یک فریم عکس از مردم بدون کسب اجازه نگرفته اید. من شخصا هنوز با این مساله کنار نیامده ام که کار عکاسی در ژانرهایی مثل مستند یا سفر، با کسب اجازه از سوژه ها محدود بشود. چون افراد به محض مطلع شدن از اینکه دارد از آنها عکاسی می شود، تمام آن ژست ها و حالات طبیعی خود را تغییر می دهند و دیگر چیزی که به کار عکاسی مستند واقعی بیاید در صحنه باقی نخواهد ماند. به قول دوست هنرمند و عکاسی که می گفت اگر برای هر عکس، نیاز به کسب اجازه باشد، دیگر بسیاری از ژانرهای عکاسی ناممکن و منقرض می شوند. واقعا چطور می شود این قضیه را هم درچارچوب اخلاقی و هم بگونه ای که محدودیتی برای هنر عکاسی ایجاد نشود، در کار عکاسی لحاظ کرد؟

من در کار عکاسی یک قاعده اخلاقی برای خودم در نظر گرفته ام که بدون اجازه از کسی عکاسی نکنم و از ابتدا تا به امروز به آن هم پایبند بوده ام. البته به این معنی نیست که همیشه و در همه شرایط از تک تک آدم ها برای عکاسی اجازه می گیرم؛ بلکه به این معناست که در هنگام عکاسی در یک محیط مستند خود را قایم نمی کنم، پنهان نمی شوم، دزدکی نگاه نمی کنم، خود و دوربینم را به وضوح نشان میدهم و آنها می بینند که عکاسی در بین آنها حضور دارد و عکاسی می کند و چنانچه با این مسئله مشکلی داشته باشند یا می گویند لطفا از من عکس نگیر یا سرشان را بر می گردانند که یعنی می خواهم چهره ام در عکس نباشد و یا محیط را ترک می کنند. من با دزدیدن لحظات خصوصی مردم به بهانه عکس مستند

مخالفم، حال اگر هم موردی استثنایی پیش بیاید و چنین عکسی گرفته شود ؛ به نظر من عکاس باید همان موقع نزد سوژه رفته و موضوع را با او درمیان بگذارد و برای انتشار یا داشتن آن عکس کسب اجازه کند. اینکه ما برای به دست آوردن یک عکس، اخلاق را پایمال کنیم و باعث رنجش کسی شویم، برای من قابل قبول نیست. این رویه عکس های دزدکی، زمانی آغاز شد که پای عکاسی به روزنامه ها و مطبوعات باز شد و از آنجایی که این رسانه ها به دنیال حواشی و جنجال و در نتیجه فروش بیشتر بودند، عکاس ها را تشویق می کردند که لحظاتی را از آدمهای معروف چه در عرصه سیاست، هنر، ورزش و غیره؛ شکار کنند که دیدنش برای عموم جنجالی و جذاب باشد، و این رویکرد در رسانه و عکاسی هرگز اخلاقی نبوده و نیست. برای آن موضوعی هم که اشاره کردید که اگر سوژه متوجه حضور عکاس شود، ژست های طبیعی خراب می شود، راه کارهایی وجود دارد. مثلا من در میان جمع، مثل خودشان و با رفتاری کاملا طبیعی قرار می گیرم و سعی می کنم با خوش و بش و گفتگو به افراد نزدیک شوم و حس راحتی و شرایط عادی را در فضا ایجاد کنم و کم کم دوربینم را سمتشان بگیرم. هر جا هم که دیدم، فضای برای عکاسی به حد کافی طبیعی و عادی نیست، کار را رها می کنم و می روم و قدمی میزنم و مدتی بعد برمی گردم و در صورتی که صحنه حالت طبیعی خود را به دست آورده باشد، کار را ادامه می دهم، آنها فقط ابتدای کار من را می بینند و اگر من عجله ای برای گرفتن عکس نکنم؛ کم کم در بین خودشان حل می شم و دیگر با دیدن من حسشان به هم نمی ریزد. در اینجا دلم می خواهد که به همه عکاس ها بگویم که شکار یک صحنه در عکاسی آنقدر ارزش ندارد که اصول اخلاق را فدای آن کنیم. گاهی این کار بسیار پر مخاطره است و حتی ممکن است باعث آسیب های جبران ناپذیری بشود. چه بسا دخترها و پسرهای جوانی بوده اند که به دلیل انتشار یک عکس از آنها که بطور مخفی از روابط آنها، مثلا یک ملاقات عاشقانه در پارک گرفته شده، زمینه ساز بحران ها و نزاع خانوادگی و حتی از دست دادن جان آنها شده است، پس چه خوب است که به عنوان یک عکاس، همیشه نگاهی مسئولانه و اخلاق مدار در کار داشته باشیم.

- یکی از اهداف ماهنامه انسل بوجود آوردن تحول در نوع نگاه به مقوله عکاسی در ایران است .این حرف زمانی مصداق دارد که واقعا حس شود که حرف جدیدی در آثار عکاسی معاصر ایران باید باشد که نیست. شما خودتان به عنوان پیشکسوت و در مقام استاد در دل جامعه عکاسی ایران حضور فعال دارید، آیا شما این نیاز به تحول و حرف جدید را برای عکاسی ایران ضروری می دانید و چطور ما را در این راه، راهنمایی می کنید؟

سال ۱۳۹۵ به دلیل علاقه زیادی که به مقوله فیزیک داشتم و هنوز هم دارم، مطالعاتی را در این باب آغاز کردم که نتیجه آن ایده ای شد که آن را در عکاسی پیاده کردم. در ابتدا، کار بر روی این پروژه با آزمون و خطاهای بسیاری پیش رفت. در اصل تئوری کار، نظریه فضا و زمان انیشتین است که تا سال ۱۳۹۸ ادامه داشت و آثاری که ماحصل این پروژه بوده اند تا کنون در جایی منتشر نشده اند.

-خیلی جالب است، بیشتر توضیح می دهید که ایده این پروژه چه بود؟

این پروژه به این گونه بود که من به عنوان یک عکاس، به این اندیشیدم که چگونه می توان یک قطعه موسیقی را ببینم؟! همه ی ما قطعات موسیقی را در قالب زمان می شنویم ، حال اگر بخواهیم آن زمان طی شده را در یک لحظه ببینیم چگونه خواهد بود؟ درست بر اساس نظریه فضا و زمان انیشتین و تا کنون ۵۰ اثر را بر همین پایه خلق کرده ام و امیدوارم روزی این آثار را در یک گالری یا نمایشگاه حرفه ای در داخل یا در خارج به نمایش بگذارم. این آثار دارای جزییات فراوان تصویری، فرمی خاص و محتوایی عمیق است که قطعا برای مخاطب حرفه ای بسیار جذاب خواهد بود .این مقدمه را گفتم تا به این موضوع اشاره کنم که عکاسی در ایران نیاز به ایده های نو، نوآوری در روش ها و بطور کلی تحول اساسی جامعه شناسانه دارد و تک تک ما باید در این راه قدم برداریم. یکی از مشکلات عکاسی در ایران این است که هم از حمایت های دولتی بی بهره است و هم از سرمایه گذاری خصوصی. چرا که تجارت قدرتمندی ندارد، هنوز مردم فکر می کنند که عکاسی از راه

مجالس عروسی درآمد دارد و کمتر کسی می تواند تصور کند که یک هنرمند عکاس باید اثر تولید کند و نمایشگاه برپا کند و آثارش را علاقمندان و خصوصا مجموعه داران خریداری کنند؛ در نتیجه حمایت مالی از هنرمندها و آثار هنری وجود ندارد و همین، مشکل را مضاعف می کند و انرژی و انگیزه را از هنرمندان برای کارهای جدید می گیرد. از سوی دیگر در بحث آموزش، خصوصا آنچه در دانشگاه های کشور می گذرد، باید به اساتید محترم این رشته ی هنری؛ دوستانه توصیه کنم که بانی و مشوق این تحول و تغییر باشند. دانشجوها باید به مطالعات تکمیلی از جمله جامعه شناسی، تاریخ، روانشناسی اجتماعی و حتی سیاست تشویق شوند تا نگاه جستجوگر روز را بفهمند و در آثارشان متجلی سازند .

-پس روی سخن شما با اساتید رشته عکاسی است؟

بله، اساتید باید تعصب را کنار بگذارند و نگاه نو و جدید به هنر عکاسی داشته باشند. نگاهی امروزی و برپایه نیاز نسل امروز و جامعه ی امروز با روشهای تدریس و ارائه نوین.

-و حرف آخر؟

سخنی گرانبها از ژان پل سارتر، فیلسوف اگزیستانسیالیست: "هنر اگرچه نان نمی شود، اما شراب زندگی است"

- با سپاس و تشکر از وقتی که برای مصاحبه در اختیار ما قرار دادید.

گفتگو با عباس عربزاده به مناسبت پنجاه و سومین زادروزش

رضا تجویدی یکم خرداد ۱۴۰۲